

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله که ماه مبارک رمضان فرا رسید و دعوت الهی برای بار دیگر شامل حال ما شد، قدر این ماه را اولیاء خدا می دانند و آنها می فهمند که در این ماه چه خبر است و چه مسائلی در این ماه خداوند برای ما بندگان در نظر گرفته است.

جدا عجیب است، عجیب است دیدگاهی که اهل ظاهر نسبت به این تکالیف دارند و دیدگاهی که اولیاء و اهل باطن در این جا دارند، بین زمین و عرش خدا فاصله است! یعنی تفاوت بین این ها و بین آنها همان تفاوت در مدرکات است که بین زمین و بین عرش اختلاف و فاصله است.

وقتی که ماه رمضان می آید اهل ظاهر این را یک تکلیف و یا به عبارت دیگر یک تحمیل تلقی می کنند! خب دیگر چکار کنیم؟! از ناحیه خدا آمده است! و تکلیف است و چاره ای نداریم! یک ماه صبر کنیم به هر جان کنندی که است، به هر مشقتی که هست، مجبوریم! و اگر انجام ندهیم خلاصه خطاب و عتاب و عقاب و چوب و فلک در کار است! این دیدگاه اهل ظاهر است با تصور خوشبینانه نسبت به آنها که بالاخره این یک ماه تمام می شود و می رود.

ما یک وقت در مکه بودیم در همان زمان مرحوم آقا که به اتفاق چند نفر از دوستان مشرف شده بودیم ظاهراً همان سالهای آخر حیات ایشان بود، بله، بله سالهای آخر بود که من مشرف شده بودم به قم، بله، یک نفر آن جا از دوستان بود در مدینه صحبت می کردیم و خلاصه راجع به این که بالاخره باید استفاده کرد از این ایام، در این ایام فرصت را غنیمت شمرد، بله که دیگر ممکن است توفیق برای انسان حاصل نشود، بعد یکدفعه دیدیم که این آقا خودش درآمد گفت بله اتفاقاً همین طور است ما هم

با آن هم اتاقی که بودیم همین را می‌گوییم، می‌گوییم بالاخره تمام می‌شود! می‌رویم سر زن و بچه خودمان! می‌رویم! تمام می‌شود این چند روز و خلاصه می‌گذرد، می‌گذرد...!! خنده‌مان گرفته بود از این "بالاخره تمام می‌شود می‌رویم سراغ زن و بچه صبر کنید" به آن هم اتاقیها دلداری می‌دهم صبر کنید یک چند روزی تمام می‌شود و می‌رویم....

حالا شما این دیدگاه را نگاه کنید بگذارید پیش دیدگاه امام مجتبی علیه‌السلام که بیست و پنج بار با به مکه مشرف می‌شوند ۲۵ بار مشرف می‌شوند که بیشتر آن با پای پیاده بوده، درست، این را بگذارید در کنار دیدگاه موسی بن جعفر علیه‌السلام که شقیق بلخی آن داستان را با آن حضرت در راه دارد و از حالات آن حضرت حکایتها دارد این را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می‌گوید اگر انسان تمام عمر خود را در راه حرکت به مکه بگذراند و در آخر عمر به مکه برسد یعنی وقتی که حج بر او واجب می‌شود، البته با آن کیفیت استطاعتی که خب تفاوت می‌کند با سایر دیدگاه‌ها و با سایر انظار و آرایبی که در باب مقدمه و جوبیه که حصول استطاعت است مطرح است اگر شخصی از موطن خود حرکت کند و در آخر عمر به مکه برسد این به مقصد

رسیده است و کار زیادی را انجام نداده، این دیدگاه را بگذارید پیش آن دیدگاهی که می گوید و می فرماید که اگر کسی برای زیارت علی بن موسی الرضا از آن طرف کره زمین حَبَوًّا عَلَی الثَّلَاجِ خودم با گوش خودم شنیدم روی یخ سینه خیز بیاید تا به زیارت مرقد مطهر آن حضرت مشرف شود کاری انجام نداده، کاری انجام نداده، درست، آن وقت می فهمیم که تفاوت در مراتب به چه گونه است و تفاوت در افکار به چه گونه است، به چه نحو است و تفاوت در مدرکات به چه گونه است، مدرکات به چه نحو است.

من خود تجربه ای داشتم، ماه مبارک رمضان را در خدمت بزرگان اولیاء، چه مرحوم والد چه غیر آنها و مسائلی را که از آنها می دیدیم و می شنیدم واقعا به نحوی است که فقط حسرت آن را می توانم الان داشته باشم نسبت به ماه مبارک رمضان فقط حسرت آن حالات و آن تصورات را داشته باشم. بزرگان برای حلول ماه رمضان بی تابی می کردند، می دانید یعنی چه؟ می گفتند چرا نمی آید؟ چرا ماه رمضان نمی آید؟ چه می فهمیدند آنها که این گونه در این وضعیت بودند؟ چه احساسی داشتند؟ چه احساسی داشتند؟

بنده خودم در یک مجلس افطاری بودم که حدود ۵۰ نفر یا بیشتر از اهل علم، اسم نمی برم حالا دیگر مال کجا و چی همین قدر سربسته و در بسته که در میان آنها علما و فقها مجتهدین و و و چه عرض کنم در مجلس افطار شب ۱۶ یا ۱۷ بود، نمی دانم، می گفتند هوا گرم است آقا! ده روز صبر کنید تمام می شود!! دیگر تمام می شود، دیگر راحت می شویم!! راحت می شویم!! می گفتند راحت می شویم!! که من که سنم آن موقع حدود ۱۴ یا ۱۵ ساله بود یک بچه ۱۴ یا ۱۵ ساله بودم داشتم از تعجب شاخ درمی آوردم که دارم چه می شنوم، اینها را ببین اا شانزده هفده روز از ماه رمضان گذشته یک خرده تشنگی و عطش و فلان آقا این حرفها صبر کن راحت می شویم!! چه خبر است نق می زنی؟ چه خبر است؟ یا آن کسی که وقتی ماه رمضان می خواهد تمام بشود، استاد مرحوم آقا ماتم می گیرد ای وای ماه رمضان دارد تمام می شود، چقدر فرق بین این انظار است؟ چقدر فرق است؟ این چه می فهمد و او چه می فهمد؟ او چه درک می کند و آن چه درمی یابد؟ آن چه احساسی دارد ....

بله بالاخره هم آنها به حمدالله از عقلای قوم هستند و هم اینها اگر عقلی باشد خب بالاخره در اینها هست بالاخره اگر یک عقلی وجود داشته باشد در اینها است.

چه برداشتی است که وقتی ماه رمضان تمام می شود به شکرانه این ماه به عتبات عالیات مشرف می شدند و مشاهد مشرفه را زیارت می کردند و حتی مزار فرزندان آنها را هم زیارت می کردند

به شکرانه این که در این ماه مظفر و پیروز به در آمدند و از این مهمانی الهی بهره مند شدند، چه گیرشان آمده بود؟ اینها چه گیرشان آمده بود؟ چه به دست آورده بودند؟ اینها دکور بوده؟! دکور بوده؟! آن کسی که در عالم تنهایی خودش حرکت می کند وقتی که به این جاها می رود به کسی نمی خواهد نشان بدهد، کسی از احوال او مطلع نیست که بخواهد دکوربازی و تئاتر دربیورد برای من و شما، پس چه بوده؟ قضیه بیخود نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: **فَأَنَّ شَقِيَّ مَنْ حَرَّمَ رِضْوَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ**، شقی یعنی آن کسی که پرده قساوت و ندای دورباش بر دامن او افتاده است و قلب او را فراگرفته و از رحمت خدا محروم شده این را می گویند شقی، راجع به ابن ملجم داریم دیگر اشقی الاولین و الآخرین شقی ترین اولین و آخرین کسی که از

رحمت خدا به دور است و دیگر بین او و بین خدا فاصله افتاده خدا کاری به او ندارد شقی به کسی گفته می شود، کلام رسول خدا است که در این ماه از رحمت خدا محروم باشد، این دیگر خیلی باید عجیب باشد، خیلی باید عجیب باشد، مثل آبی که دارد از یک جا می ریزد، آبخاری است دارد از یک جا می ریزد و شخصی از زیر آن آبخار دارد عبور می کند ولی آبخار او را خیس نمی کند!! مگر می شود؟ مگر می شود؟ آدم یک دوش باز باشد از زیر آن رد بشود خیس می شود، سر تا پای او، حالا یک آبخار دارد می ریزد به چه وسعت، آبخار نیاگارا دارد می آید و این هم دارد از زیر آن رد می شود مگر می شود خیس نشود؟ ماه رمضان این است، ماه رمضان ماهی است که خدا همه آبهای آسمان را ول کرده پایین دارد می آید، آبخار دارد می آید، آن وقت کسی که خیس نشود، تر نشود، از این آب به او نخورد، این آدم است؟ به این می شود گفت آدم؟ این باید چکار کند؟ در یک همچنین وضعی که خدا به این نحو برای او در رحمت را باز کرده و این محروم آمده و رفته این جا است که تعبیر خیلی تعبیر تندی است حضرت می فرماید فان الشقی، شقی یعنی کسی که اصلا تمام درهای رحمت به روی او بسته است و هیچ امیدی به او نیست، هیچ روزنه ای نیست، این کسی است که بیاید و این ماه را بگذراند و مشمول رحمت خدا نشود، در دلش احساس نور نکند، در دلش تغییر مشاهده نکند، نسبت به اول ماه در خود سبکی نبیند، در خود نشاط عبادت نبیند، در خود سنگینی احساس کند، عجب بدبختی است، عجب بیچاره ای باشد، چقدر باید بیچاره باشد، چقدر باید بدبخت باشد، بله این است دیگر معنایش، اگر در سایر ماهها ما می رفتیم در می زدیم و در می کوبیدیم، یا الله می گفتیم، ولی در این ماه درها باز شده و ما را هل می دهند، شقی کسی است که جلوی هل دادن را دارد می گیرد، نه این که خودش بخواهد هل بدهد، به عکس ماههای دیگر، یعنی دارند هلش می دهند این هی دارد ممانعت می کند، هی دارد ترمز می زند، هی دارد ترمز می زند.

یک وقت من این قضیه را نقل کرده بودم که مرحوم آقا می فرمودند که یک گروهی در یک زمانی رفته بودند برای حج در آن ایامی که درب کعبه را باز می کنند و کعبه را شستشو می دهند و معطر می کنند خب عده ای را آن جا راه می دهند می برند در همان بیت درب را باز می کنند افراد می آیند، از مسئولین، از همان حکام، آن جا می آیند برای این مسئله، عده ای از این جا رفته بودند در همان زمانهای سابق، خیلی سابق، خب در میان اینها افرادی بودند که اینها به حسب ظاهر سر و وضع خوبی نداشتند، وضعیت اینها وضعیت مناسبی نبوده، اوضاع و احوالشان اوضاع و احوالی نبوده، اهل نماز نبودند، اهل نماز نبودند، اصلا اهل عبادت نبودند، کار خلاف می کردند، افراد همچنین خیلی علیه السلامی به قول

ما نبودند، یک شخص نقل می‌کرد می‌گفت من خود شاهد بودم که وقتی که وارد این مکان مقدس شدیم یک مرتبه نفهمیدیم چه شد که یک حالتی آمد بر همه عارض شد و همه را در خود گرفت به نحوی که همه از خود بیخود شده و شروع کرده بودند به گریه و زاری و عجیب این جا که بعضی از آن افرادی که ما باور نمی‌کردیم اینها مشمول رحمت خدا بشوند و مشمول اینها بشوند حال آنها از همه بدتر بود می‌گفت خودم شاهد بودم می‌دیدم همه اینها سرشان را همین طور هی با

سر از عقب می‌زدند به دیوار کعبه و حالیشان نبود، گفتیم خدایا چکار داری می‌کنی، نگاه کن این را، نگاه کن، این را نگاه کن!! اینها را چه وضعی است؟ چه داستانی است؟ چه حکایتی است که ما داریم می‌بینیم؟

خب ببینید رحمت خدا به این نحو است. درست، این یک قضیه، یک شخص دیگری به خود من می‌گفت این دیگر مربوط به خود بنده است، می‌گفت یک نفر برایش تعریف کرده بود که در یکی از همین سفرهایی که مشرف شده بود به حج خنده‌ام می‌گیرد واقعا از چه مسائلی چه چیزهایی همین قضیه تکرار شده بود نمی‌دانم روز هشتم است یا روز نهم است که این مراسمی هست و کعبه را نظیف می‌کنند با گلاب و اینها و خلاصه ظاهرا روز هشتم باید باشد یا هفتم یا هشتم می‌گفت رفته بودیم در آن جا و بعضی‌ها آمده بودند خب لباس لباس احرام نبود لباس عادی بود بعضی از معممین با عمامه آمده بودند!! و در آن جا آنها را راه داده بودند، می‌گفت وقتی که ما در آن جا مشغول عبادت و اینها شدیم، خب فرصتی هم نبود، نیم ساعت یک ساعت حالا من نمی‌دانم چقدر فرصت بود، می‌گفت یک مرتبه من دیدم این آقای معمم یک نفر را صدا زد و گفت بیا این جا، یادت باشد وقتی که رفتیم تهران بیا دفترم راجع به فلان موضوع که فراموش کرده بودیم فلان معامله با هم صحبت کنیم!! خب حالا آدم چه می‌فهمد؟ این دو تا را بگذارد در کنار هم چه نتیجه‌ای عائد او می‌شود؟ خیلی چیزها گیر آدم می‌آید، خیلی چیزها می‌آید مکان واحد، بیت الله الحرام کعبه مکرمه، آقا آن جا یاد معامله و دفترش می‌افتد!! این چه حکایتی است؟ این چه قضیه‌ای است؟ چه مسئله‌ای است؟ هان! آن یکی را آدم نگاه می‌کند می‌بیند چه برنامه‌ای بوده، سرشان را به دیوار می‌زدند و های های گریه می‌کردند و اصلا نمی‌فهمیدند مردم دارند به آنها نگاه می‌کنند اصلا حالیشان نبوده قضیه چیست؟ اگر یک روز پرده برافتد و حقایق آشکار شود آن گاه ما می‌بینیم که بسیاری از آن چه را که در جهت ما دارای قضاوت‌های مختلف بودیم آنها در جای خود نبوده و مسئله چیز دیگری بوده.

خلاصه در آن جا جایی است که مثل همین ماه مبارک رمضان در تشبیه آن رحمت خدا آمده و همه را گرفته شما نگاه کنید ببینید وقتی که ماه رمضان می‌آید احساس نمی‌کنید فضا عوض شده؟ اصلا فضا عوض شده انگار آسمان تغییر کرده، انگار حال و هواها عوض می‌شود مسائل تغییر می‌کند، احساس نمی‌کنید؟ این همان است، همان رحمت خدایی است که می‌آید و همه موانع را کنار می‌زند و همه معدّات را برای بنده ایجاد می‌کند، می‌گوید اگر تا الان می‌خواستی زور بزنی، الان ما داریم زور می‌زنیم اگر تا الان می‌خواستی تحمل کنی و تحمیل بر خود کنی الان خود به خود ما تو را داریم راه

می‌اندازیم و جلو می‌بریم تو هم پایت را از روی ترمز بردار ببین که با چه سرعتی داری حرکت می‌کنی. لذا در این ماه بزرگان توصیه داشتند به مراقبه بسیار زیاد، مقصود از مراقبه تصحیح افکار و تصحیح گفتار و تصحیح کردار است، در این سه مطلب، و خب البته در آن تصحیح افکار مسائل بالاتری هست: تصحیح سرّ، تصحیح سرّ مستتر، آنها دیگر مربوط به ما نیست، آنها مربوط به دیگران است، همین قدر در این ماه افکار را تصحیح کنیم، افکار را از آن چه که تا به حال بود یک قدری تغییر بدهیم که هر چه هست به این افکار برمی‌گردد، زود قضاوت نکنیم، زود گناه را به گردن دیگری نیاندازیم، زود از خود دفع ناملایم و به دیگری بستن نکنیم، حسن ظن را نسبت به برادران ایمانی خود تقویت کنیم، جای خالی برای خلاف آن چه



که متوقع است در دل خود قرار بدهیم، این چیست؟ این تصحیح افکار است، در گفتار هم مواظبت داشته باشیم، هر حرفی را نگوئیم هر چیزی را به زبان نیاوریم و بدانیم بعضی از آن چیزهایی را که به زبان می‌آوریم عقبات او به طول خواهد کشید و تبعات او استمرار خواهد یافت.

مرحوم آقای انصاری رضوان الله علیه می‌فرمودند دروغ و تهمت و غیبت حرام است ولی هر راست هم که واجب نیست آدم هر چه را بگوید، دروغ نباید بگوید ولی حالا راست را باید گفت؟ واجب است؟ نه، خب واجب نیست، لازم نیست، خیلی از چیزهای راست هست که شما نمی‌گویید، شما هر چه که در منزل می‌گذرد می‌آید به دوستانان بگویید؟ یکی از آن را هم نمی‌گویید، لذا انسان باید سعی کند که سخنی را که می‌گوید ضروری باشد و مفید باشد و به درد بخورد، به درد بخورد، و هیمن طور خب در کردار هم که بایست این مسئله مورد توجه قرار بگیرد هر چه می‌توانیم سعی کنیم که از فرصت‌های این ماه استفاده کنیم و آن چه که موجب جلب رحمت است فراهم کنیم و آن چه که مانع از ورود ملائکه است پرهیزیم و بر حذر باشیم.

اول چیزی که در این ماه باید رعایت بشود مسئله غذا و تغذیه است البته خب این در همه موارد باید مورد توجه قرار بگیرد منتهی در این ماه باید بیشتر توجه کرد، ببینید دو تا وعده خدا در اختیار ما گذاشته یکی افطار و یکی سحری، حالا حتما باید هر دو را به نحو اکمل به جا بیاوریم؟ کی گفته؟ کی گفته که باید سحری و افطار را آن چنان خورد که انسان نتواند نفس بکشد؟ به خاطر این که یک چند ساعتی بین آن فاصله است، بالاخره شکم هم اندازه دارد، حجم شکم، فعالیت شکم، جهاز هاضمه، اینها همه حساب و کتاب دارد، غذای زیاد خوردن چه فایده ای دارد؟ جز سنگینی چه فایده دارد؟ و به قول بزرگان انسان مرکب غذا خواهد شد نه غذا مرکب انسان بشود، یعنی حمال است، می‌کشد از این طرف به آن طرف، تا حالا سبزی و گوشت و پنیر و برنج و فلان در دکان عطاری بوده حالا در دکان بنده از این طرف به آن طرف دارد می‌رود، فقط جایش عوض شده، مگر مجبور هستیم؟ هر چیزی حساب دارد، انسان نه آن مقداری باید بخورد که موجب ضعف او بشود و خود آن ضعف او را از توان ببرد و حالت نشاط را از او سلب کند، نه، این هم صحیح نیست، این هم درست نیست، هم به بدن و سلامتی او ضرر وارد می‌شود و هم همین پرداختن به این ضعف موجب بشود که نفس نتواند نسبت به آن مسائل معنوی آمادگی و استعداد جذب را داشته باشد، این غلط است.

در موقع افطار شما باید این مسئله را در نظر داشته باشید که بسیاری از نعمتها و رحمت‌های خدا مربوط به شبهای ماه رمضان است و اگر انسان بخواهد به نحوی این افطار را بخورد که این غذا بر

او غلبه کند و بر او حکومت کند و فکر او را بگیرد و مشغول به خود بکند، خب چطور می تواند از نعمتها و رحمتهای الهی در شب بهره مند بشود؟ اینها با هم جمع نمی شوند.

در شب و موقع افطار باید انسان مقداری غذا بخورد که ضعف او در روز ترمیم بشود، و دیگر اضافه بر آن احساس ثقل نکند در معده، در شکم احساس سنگینی نکند، اینها همه غلط است، خوردن آش و نمی دانم شله زردها و این چیزهای سنگین بی فایده که فقط سنگینی دارد برای شکم و فلان هیچ فایده ندارد، هیچی،

بلکه باید با غذای سبک رفع ضعف بشود، حالت نشاط را انسان بعد از افطار در خود ببیند، آن وقت این می شود افطار، این می شود آن افطاری که مانع نیست برای مسائل آینده، برای مطالب آینده که تا سحر، تا طلوع آفتاب اینها باید بیاید، اینها باید بیاید، از خوردن چیزهای چرب و شیرین و سرخ کردنی جات و چیزهایی که موجب غلظت خون هست باید پرهیز کنیم، اینها چیزهای خوبی نیست، سرخ کردنی جات و اینهایی که فکر را می گیرد و سنگینی می آورد برای انسان. سبزیجات و میوه جات و آن غذاهایی که دارای نشاسته کمتری هست اینها اشکال ندارد، حالا یک مقداری هم پروتئین و اینها هم باشد عیب ندارد، خوب است و منتهی زیاد نه، دستور همان دستوری است که بزرگان دادند، وقتی که از افطار می خواهید بلند شوید احساس سنگینی نباید بکنید، بکنید کار را خراب کرده اید، احساس سبکی و چه بهتر است که یک مقداری صبر کنید، اول یک آب جوشی، چای ملایمی با دو تا خرما که مستحب هم هست که انسان اول اینها را بخورد، یک مقداری آن حالت جوع فروکش می کند، ترشح معده ختنی بشود، وقتی که آن ترشح ختنی شد، آن اسید معده، آن وقت انسان بیاید یک غذای ملایم بخورد، آن موقع هم معده او آرامش دارد و با کمال سهولت به هضم غذا می پردازد و هم انسان آن ارتباط را حفظ می کند، در جلسات عنوان اگر نظر رفقا باشد عرض کردیم ما، البته باز هم این مسئله خواهد آمد، ارتباط مستقیم بین آن چه را که ما می خوریم و مسائل روحی و معنوی که برای ما حاصل می شود، این یک ارتباط مستقیم دارد، امکان ندارد شما در موقع افطار یک غذای خیلی حساسی بخورید و سنگین و فلان و بعد در شب موفق شوید حالتان را حفظ کنید، امکان ندارد، امکان ندارد، بخصوص حالا که دیگر شبها هم خیلی کوتاه است و چند ساعت بعد هم دیگر موقع سحری است و موقع اذان صبح که خب طبعا به این قضیه بیشتر باید رسید، در سحری خب انسان باید یک غذای مقوی بخورد البته باز سنگین نباید باشد و بعد از سحری نباید بخوابد این خوابیدن بعد از غذا بسیار مضر است باعث سوء هاضمه می شود، غذا را برمی گرداند در مری می آید و این باعث نفخ می شود و از بین آن دستگاه جهاز هاضمه و بعد هم در طولانی مدت به ناراحتی دیگر مری مبتلا می کند آدم وقتی که بلند می شود احساس خستگی می کند.

بهتر است در بین الطلوعین صائم بیدار باشد یکی دو ساعت بعد از سحری بیدار باشد بعد آن وقت یکی دو ساعت بگیرد بخوابد آن وقت اشکال ندارد که آن حال برای خود طول روز هم باقی بماند و سعی کند که آن حال معنوی برای او حاصل بشود.

امروزه در افطاریهایی که داده می شود سعی بر این است که تلون الوان مختلفه و غذاها و

اطعمه مختلفه بیشتر مورد نظر قرار بگیرد، البته خب اکرام ضیف مستحب است، افطاری دادن مستحب است، ما درباره افطاری خیلی دیدیم روایت زیاد است، حتی به مقداری از خرما هم در روایت داریم کسی که می تواند اگر ضیافت کند صائم را، خدا به او چقدر ثواب می دهد در صورتی که نداشته باشد، ولی باید در نظر بگیریم که این ماه رمضان یک ماه بیشتر نیست آن را باید مورد توجه قرار بدهیم و به او باید فکر کنیم و از غذاهایی که در مقابل خود می بینیم به آن غذاهایی اکتفا کنیم که بتواند این مقصود را تأمین کند، نه این که بنخاطر مزه و فلان و ...

یکی از رفقا خدا رحمتش کند از دنیا رفته، می گفت به اتفاق چند نفر آمدیم قم منزل علامه

طباطبایی

موقع ظهر بود، پنج شش نفر بودیم و آمده بودیم منزل مرحوم علامه طباطبایی، نماز خواندیم و دیگر بنابر این شد که ما نهار هم آن جا باشیم، خادم ایشان آمد و سفره پهن کرد و غذا آبگوشت بود، آبگوشت هم به اندازه اهل آن منزل طبخ شده بود، اضافه که نشده بود، اینها سر ظهر رسیده بودند، افرادی که در منزل بودند خب اطلاع نداشتند، خادم آمد و سفره را انداخت و یک ظرف آبگوشتی آورد که شاید مثلا ثلث آن پر بود، بقیه آن همه خالی بود، می گفت ما همین طور نگاه کردیم به هم بالاخره تکلیف ما چند نفر با این شکم گرسنه که صدایش می رفت این طرف و آن طرف چیه؟ مرحوم علامه هم نشسته بود بی خیال سر سفره و گفتند بفرمایید بفرمایید یکدفعه دیدیم پارچ آبی که آن وسط بود علامه پارچ آب را برداشت همه را خالی کرد در این کاسه، پر شد آمد بالا، همه گفتیم آقا چکار می کنی؟ یکی از این معممها بود، سید بود، از منصوبین ما هم بود، خدا بیامرز او را، گفت: چکار می کنید؟ همان را می خوردیم، ایشان فرمودند به به عجب سلاک راه خدایی!! پس شما غذا را برای مزه می خورید؟! غذا را برای مزه اش می خورید؟! بخورید بابا، برداشتند برای همه کشیدند، نان هم برداشتیم در آن خالی کردیم و خوردیم حالا یکخرده مزه آن تغییر کرد، بابا این که دیگر آسمان به زمین نیامده، این را باید از اینها یاد بگیریم، باید روشمان را از اینها یاد بگیریم، از این افرادی که اینها این طور کردند که رسیدند به آن جا، به آن مطالب و اینها رسیدند.

آن کسی که از ظهر تا شب به فکر این است که خانمش در منزل چه افطاری حالا می خواهد جلوی او بگذارد و چه سفره ای می خواهد برای او قرار بدهد و چه غذاهایی می خواهد بگذارد او که اصلا نمی تواند در این مطالب غور کند، در این افلاک سیر کند، در این راهها حرکت کند، در این افق پرواز کند، او که نمی تواند. این مسئله مسئله بسیار مهمی است که باید همه ما مدّ نظر قرار بدهیم و مواظب باشیم که در همه ایام این مسئله باید مورد توجه قرار بگیرد مخصوصا در این ماه که واقعا ماه عدیم النظیری است و مانند او نیست و بیش از سی روز هم نیست و این حال و هوا تغییر می کند، همین است دیگر، مشیت خدا همین است، حالا چه می شود کرد؟ چه مصلحتی است که خداوند در بین دوازده ماه فقط یک ماه را ماه رمضان قرار داده نه بیشتر؟ خب آدم گاهی اوقات با خودش فکر می کند: چه اشکال داشت از هر سه ماهی و چهار ماهی یک ماهش ماه رمضان بود؟ سه ماه می گذشت یک ماه، ماه رمضان، سه ماه دیگر می گذشت یک ماه، سه ماه می گذشت ... ولی نه از هر دوازده ماهی یکی از آن ماه رمضان است و همان یک ماه برای تعیین تقدیر و مشیت کفایت می کند همان یک ماه کفایت می کند اگر مواظب باشیم، اگر مراقب باشیم، اگر به آن چه که مورد رضای خدا است تن بدهیم و مستقل

در رأی و فکر و نظر نباشیم.

مطلب دیگر در ماه مبارک مسئله توجه به مطالب غیر ضروری است، از مطالب غیر ضروری انسان پرهیز کند اخبار، اخبار مسائل، حوادث، جریانات، اینها چیزهایی است که جلوی نزول فیض و رحمت خدا را می‌گیرد و وقتی که نازل می‌شود آن فیض و آن رحمت در قلب مؤمن جایی برای خود نمی‌بیند که در آن جا بیاید و نزول کند می‌بیند پر است، این کله پر از خبر است، این کله پر از حوادث است، این کله پر از تشمت

است و پر از تفرقه است و پر از مسائل مختلف است که البته خب آن را در مراقبه از افکار گفتیم. وقتی که می‌خواهد بیاید جا ندارد، نمی‌رود، می‌رود به یکی دیگر می‌زند، می‌گوید تو برای من جا قرار ندادی منت تو را هم نمی‌کشیم، هستند افرادی که آنها قابلیت برای این مسئله را دارند، ما می‌رویم در آن جا نزول اجلال می‌فرماییم، این جا ما نمی‌آییم که فکرت را پر کردی، ذهنت را پر کردی از آن چه را که به درد تو نمی‌خورد و مفید نیست و جا برای آن طرف دیگر نگذاشتی.

### منزل دل نیست جای صحبت اغیار

اغیار نمی‌توانند بیانند. این جا جای خدا است جای عرش الرحمن است، قلب مؤمن عرش الرحمن است، نه جای خطور، خاطرات جای او نیست، بله برای آن افرادی که باید به بعضی از مسائل پردازند تکلیف آنها فرق می‌کند، ما نباید بر خودمان تکلیف اضافه کنیم و تصور کنیم که تکلیف ما این است، بکنیم از دستمان رفته است، خدا منت کسی را نمی‌کشد، ناز کسی را هم نمی‌خرد ما در مقام نیاز هستیم یکی اضافه داریم، آن طرف در مقام ناز است ی ندارد، ما نیازیم او ناز است حالا ما آمدیم جایمان را عوض کردیم ما شدید ناز و او را نیازمند خودمان کرده ایم، این که نمی‌شود این که درست نیست آن می‌گوید نه آقا جان هر چیز باید در جای خودش باشد ما در مرتبه خود و در مقام عز هستیم، در مقام کبریایی هستیم، شما در مقام عبودیت هستید در مقام مخلوقیت هستید، در مقام مسکنت و فقر هستید و هر چه این مسکنت و فقر شما بیشتر باشد دلالت بر علو مرتبه شما می‌کند، نه دنو مرتبه.

ما خیال می‌کنیم در مقام ناز هستیم و داریم برای خدا ناز می‌کنیم خدایا ما برای تو این جوری کردیم، خدا ما برای تو این جوری کردیم، خدایا ما تبلیغ دین تو را کردیم، نکن، برو در خانه ات بگیر بنشین، خدایا ما آمدیم نمی‌دانم این کارها را انجام دادیم، خب نکن، نکن، خدایا ما آمدیم رفع حاجت فلان مؤمن را کردیم، خب از فردا نکن که منت آن را سر خدا بگذاری، خدایا ما آمدیم برای تو نماز خواندیم، پنج ملیارد نماز نمی‌خوانند تو هم یکی روی آن بشوند پنج میلیارد و یکی خدایا ما آمدیم بلند شدیم نماز شب خواندیم، اوه این همه گرفتند خوابیدند تو هم بگیر خواب، یک ذره از ما کم می‌شود؟ اگر کم شد آن وقت بلند شو ناز کن، اگر کم شد بلند شو ناز کن، از مرتبه کم می‌شود؟ از مقام علی العرش استوی ما کم می‌شود؟ از مقام مالک یوم الدین ما کم می‌شود؟ از مقام له ملک السموات و الارض کم می‌شود؟ اگر کم شد خب بلند شو برای ما یک مقداری نماز بخوان و ما نگاه می‌کنیم یک‌خورده به خودمان ببالیم که این بنده ما بلند شده نماز خوانده.

بله اینها همه اینها مقام ناز است، ناز به ما نیامده به ما نیاز آمده، به ما فقر آمده، نیاز آمده من

تعجب می‌کنم از آن افرادی که می‌شنوم کاری انجام می‌دهند بعد می‌آیند به رخ آدم می‌کشند اصلاً تعجب می‌کنم خنده‌ام می‌گیرد، که چطور یک نفر یک کاری انجام بدهد بعد بیاید بگوید آقا ما این کار را انجام دادیم، خوب نکن، خوب چرا به من داری می‌گویی، اگر برای خدا کردی خوب بروید به او بگویید چرا به من می‌گویید؟ اگر برای من کردید صد سال نکنید! برای چه می‌گویی؟ اینها مال چیست؟ اینها مال این است که ما آمدیم آن‌ی را برداشتیم در حالی که باید‌ی را بگذاریم، ی‌نیاز باید باشد. نیاز یعنی احتیاج، یعنی فقر، یعنی مسکنت، یعنی گدایی، این اشعار حاج میرزا حبیب را بخوانید ببیند چه دارد می‌گوید:



## من گدا من گدا من گدایم

به به مرحوم آقا رضوان الله علیه یکی برای ایشان اینها را می‌خواند و ایشان هم همین طور اشک می‌ریختند اشعار حاج میرزا حبیب، خدا رحمتش کند، اینها بردند، اینها بردند، اینهایی که آمدند گدایی و فقر را در این دنیا با وجودشان حس کردند، هان، نه این کسی که کله را این جوری می‌کند شق و رق راه می‌افتد انگار ... چه خبر است؟ بنشین بابا، فیسی بکنند عین پف به زمین چسبیدیم، حالا خیال می‌کنیم ملک و ملکوت و کهکشان در اختیار ماست

## من گدا من گدا من گدایم

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن مناجاتشان در مسجد کوفه چه می‌فرماید؟ الهی انت الغنی و انا الفقیر فهل یرحم الفقیر الا الغنی، آنها معنای این عبودیت را فهمیدند و به کنه معنای نیاز رسیدند و به واقع آن رسیدند و رستند و فزت و رب الکعبه گفتند، آنها رسیدند.

هر چه بتوانیم در این ماه از ارتباطات غیر ضروری پرهیز کنیم، ارتباطات، یک ماه بیاییم تجربه کنیم ببینیم چیزی عوض می‌شود یا نه؟ همین موبایلهای لعن الله علیه و علیهم! دنیا و زندگی را برده، البته موارد استفاده خوب هم دارد حالا گاهگاهی از صد تا دو مورد، نود و هشتای آن بیخود است، همه چیز انسان را، ذکر و فکر و همه چیز را برداشته برده، واقعا این دیگر یک چیزی است که انسان احساس می‌کند که محکوم آن صنعت شده است، نه حاکم آن.

دیروز ما در یک مجلس ختمی در تهران شرکت کردیم در مسجد آقای آقا شیخ محمد، ایشان داشتند وعظ می‌کردند، صحبت می‌کردند، چقدر حرفهای خوب، حرفهای عالی، بسیار بسیار حرفهای مذکر و منبّه، که شنیدیم که بعضی از آقایان و اعلام و صاحب عزای مجلس فرموده بودند که من تا به حال منبری به این متقنی و محکمی و پرمطلبی و استقامت نشنیده‌ام، همین، همین مطالبی که باید در این مناسبات باید گفت و کسی نمی‌گوید، همین مطالب همین مطالب، آقا یک موبایلی زنگ می‌زند برمی‌دارد از این طرف حالا خجالت هم نمی‌کشد آخر بی فرهنگ، بی فرهنگ اگر جای دیگر هم می‌رفتی موبایلت را می‌بردی؟ دم در از تو نمی‌گرفتند؟ چقدر باید یک شخصی بی ادب و بی تربیت و نفهم باشد که وقتی یک منبری دارد صحبت می‌کند موبایلش زنگ بزند و بعد هم هی شروع کند به حرف زدن!! حالا نزن در سرش بلکه شروع کند به حرف زدن، دوباره زنگ می‌زند، دوباره یکی از آن طرف، یکی از آن طرف، این فرهنگ ما است، این ثقافت ما است، کجای آن ادب است؟ کجای آن احترام است؟ این بی احترامی و اهانت به حق دیگران است، دیگران می‌خواهند مطلب بفهمند، می‌خواهند

مطلب بشنوند، حواستشان را جمع کردند، افرادی که در این جا آمده اند بیکار نبودند و از خانه خودشان فرار نکرده اند، آمده اند که مطلب بشنوند، مسئله بفهمند، یک آدم بی تربیتی موبایلش زنگ می زند شروع می کند به حرف زدن همه اذهان متشتت می شود، رشته صحبت از دست متکلم درمی آید.



مرحوم قاضی رضوان اللہ علیہ داشتند عصر جمعه صحبت می کردند می فرمودند برای انسان حتی یک صدایی که می شنود ضرر دارد، همین که داشتند صحبت می کرد از توی کوچه یکدفعه صدای تق آمد حالا یکی یک چیزی زده بود یا به دری چیزی زده بود گفت ببینید، ببینید این ضرر دارد همین صدا، صدا است ولی انسان در شرایطی است که از هر چیزی بیشتر احتیاج به سکوت دارد، به آرامش دارد، یک دفعه می بینی صدای تق آمد همه چیز به هم ریخت، تشویش می آید بر انسان حاکم می شود، دیگر یک چیز دیگر می شود، دیگر یک وضع دیگر می شود، این دیگر او نیست، این دیگر او نیست، این یک ربع دیگر نیست، نیم ساعت بعد دیگر آن نیست.

و کسی هم نیست که تذکر بدهد، من نمی دانم چرا این مسائل را نمی گویند؟ چرا در مساجد، در این حسینیه ها در بالای منبرها نمی آیند، نمی گویند، یک فرهنگ را صحیح کنند و درست کنند و استفاده آن را استفاده صحیح کنند لذا ما در امسال بخاطر این که مسائل گذشته پیدا نشود خدمت رفقا عرض کردیم که از این به بعد چه در مجالس شبهای ماه مبارک یا در مجالس اعیاد صبح ها یا در مجالس عصرهای جمعه یا در مجالس عنوان یا هر مجلس عمومی دیگر به طور کلی آوردن موبایل ممنوع است، ولو خاموش ممنوع است و کسی که موبایل بیاورد متمرّد تلقی خواهد شد چون به نظر می رسد که آن اهمیت مطلب شاید برای بعضی ها جا نیفتاده باشد و آن من احساس می کنم که در این مجالس گاهی از اوقات که یک همچنین مورد نامناسبی پیش می آید همه متأثر می شوند افرادی که هستند متأثر می شوند، خب نمی خواهند برخورد کنند بالاخره یک شخصی یک سنی از او گذشته بالاخره خب این خودش باید بداند، باید متوجه بشود که اضرار دیگری حرام است، حرام است شرعاً، اگر شما بیابید و کاری انجام بدهید که شخص دیگر ناراحت بشود این حرام است، خب آقا جان اگر شما این قدر برای تو آن صحبت با مخدره مکرمه علیا حضرت لازم است مجبور نیستی بیایی در این مجلس یا اگر فرض کنید که فلان اشتغال این قدر مهم است که حتماً باید ارتباط مستقیم داشته باشید کی شما را دعوت کرده؟ چه الزامی هست؟ چطور در وقتهای دیگر که اوقات انس و چه عرض کنم هست موبایل در کنارتان نیست؟ این قدر این مجالس آبکی شده و اهمیت آن از بین رفته که به اندازه کمترین آنها برایش ارزش و بها داده نمی شود خب از جهت این که رفقا خودشان نسبت به این مسئله آگاهی دارند نسبت به رفقا عرض بنده نیست اما نسبت به افرادی که خب توجه ندارند و اینها ممکن است که باعث اختلال بشوند اگر از رفقا کسی را مشاهده کرد به آن شخص تذکر بدهد که از مجلس خارج بشود.

هر چه ما بتوانیم ذهن خود را بیشتر متوجه اصل مطلب کنیم و از حواشی بزنیم برده ایم،

یکی از مطالبی که ما سابقاً نسبت به مرحوم آقا ایراد می‌گرفتیم همین مسئله تسجیل صحبت‌های ایشان با دستگاه ضبط صوت بود خب مرحوم آقا رضوان الله علیه مخالف بودند آن زمانهای سابق ما در ذهنمان این نکته بود و این مسئله بود که این ضبط کردن خب چه اشکالی دارد؟ صدا ضبط بشود، بماند مثل این که الان هست دیگر الان ضبط‌هایی که هست و صدا را ضبط می‌کنند، گاهی اوقات انسان چیزی را فراموش می‌کند مراجعه می‌کند خب این چه دلیلی دارد بعد متوجه شدیم که منظور ایشان از این ضبط نه خود ضبط صدا بلکه انحراف و اشتغال ذهن بوده به مسائل جانبی، نه فقط خود ضبط یعنی آمدن و خلاصه این آن اصل مطلب را کنار گذاشتن و ذهن

مشغول مسائل دیگر شدن مشغول جوانب و حواشی شدن و الا اگر فرض کنید که این ضبط یک گوشه باشد و کسی هم متوجه نشود، البته این دستگاههایی که فعلا هست این مطالب را حل کرده، ولی آن موقع مثلا دستگاههای ضبط بزرگ بود مورد توجه بود، عمومی نبود، کم بود، مثلا اگر می آوردند ضبط می کردند برای افراد یک دیدگاه دیگری داشت، آن زمانها را آنهایی که سنی دارند خب یادشان است، خب امروزه مسائل خیلی بدیهی و پیش پا افتاده است ولی آن زمانها اگر می آوردند یک کسی کیفی دستش بود همه نگاهش می کردند که حالا چی آن لا گذاشته، می خواهد چکار کند، خیلی مهم بود، خیلی قضیه غیر عادی می نمود، و تمام فکر ایشان و بزرگان به طور کلی در این گونه مجالس حذف زوائد و حواشی و پرداختن به آن اصل و متن بود. الان ما در مجالسی که نگاه می کنیم فرض کنید که یک خطیبی دارد صحبت می کند مثلا شخصی دارد روضه می خواند یکی از این دوربینهای یک متری برمی دارند و دو نفر این طرف و سه تا آن طرف و بچرخ به آن طرف و ... این دیگر چیزی برای کسی باقی نمی گذارد، یا مثلا یکی آن طرف یکی این طرف یکی از بالا بگیر یکی از زیرش بگیر یکی از آن دمش بگیر خب این دیگر اصل تبدیل به حواشی می شود، به زوائد می شود.

بنده در یک مجلسی رفته بودم سابقا عصر عاشورا بود در تهران منزل یکی از آقایان فوت کرده خدا رحمت کند آدم خوبی بود ولی خب بعضی ها توجه ندارند، التفات ندارند به این مطالب، خیلی از آقایان نشسته بودند، افراد نشسته بودند، علما نشسته بودند، ما که آمدیم یک گوشه در آن طرف نشستیم، آن منبری هم روضه می خواند اتفاقا روضه قشنگی هم می خواند باحال بود روضه او روضه با حالی بود خود او معلوم بود که خودش هم متغیر بود تحت تأثیر قرار گرفته بود، منقلب بود، همین که داشت این روضه می خواند، روضه وداع را داشت می خواند، حضرت زینب سلام الله علیها و اینها، یک دفعه دیدیم یک آقای آمد یکی از این چیزها چیست اسمش از این دوربین های این قدری گذاشته روی شانه اش از کنار آمد آمد وسط، یکی یکی روی کله این، روی کله آن، ببر جلو بیاور عقب، بزن عقب، بعد سراغ آن یکی، بعد آن هم سرش را بلند می کرد که ما هم هستیم، و بله نفر آن یکی می شد و آن یکی می شد، هیچی آقا، مجلس را به هم زد و مردم را از آن حال و هوا درآورد و همه را چنان یخ کرد و ... آخر آقا جان قربانت بگردم، فدایت شوم، آخر چقدر بگوییم روضه امام حسین ارزش دارد، احترام دارد، آخر این جا بازار مس گرها نیست، این جا فرض کن که تئاتر و لاله زار نیست، دارند روضه عصر عاشورا را می خوانند، آخر عکسبردای چه مرگتان است، آخر دیگر این چه بازی است؟ می خواهید عکس بیاندازید خب بلند شوید بروید یک مجلس دیگر تشکیل بدهید آقا، یک مجلس

خنده شوخی، مجلس تفننی، عکس هم بیاندازید به جایی هم بر نمی خورد، آخر چرا امام حسین را می کشید وسط؟ بعد این بلا را سرش درمی آورید؟ مظلومیت امام حسین این است که گیر من و شما افتاده، نه این که شمر و یزیدی بوده، و بعد هم آن بلاها، مظلومیت امام حسین این است که افرادی که مدعی پرچم داری او هستند کمر او را می شکنند، این مظلومیت او است، بر خلاف مبانی او حکم می رانند برخلاف مرام او حرکت





می‌کنند از او به عنوان سکوی پرش و رفعت و منیت خود استفاده می‌کنند، این مظلومیت امام حسین است، اما وقتی که شما از آن طرف نگاه می‌کنید می‌بینید بزرگان وقتی که جلسه روضه می‌گرفتند، می‌گفتند روضه ما بین الطلوعین است جا هم محدود است هر کسی می‌خواهد بیاید زودتر بیاید، بیش از این هم ما گنجایش نداریم، عکس و عکسبرداری و این خزعبلات اینها هم در این جا راه ندارد، دکور و دکوربازی و فلان و پرچم بازی و خوش آمدید و تشریف فرمایی آقای فلان و چه می‌کنیم و بالای منبر آقایانی که وارد می‌شوند یکی یکی اسم می‌بریم این‌ها نیست، هان، اینها نیست، فقط روضه است، فقط اسم امام است، فقط اسم خدا است، فقط حدیث است، فقط ذکر مصیبت است، فقط یاد و احیاء ذکر است، همین و السلام، آن وقت چقدر این تأثیر دارد؟ این چقدر می‌تواند مؤثر باشد؟ چقدر می‌تواند در روح انسان اثر بگذارد؟ و انسان وقتی که خارج می‌شود احساس کند؟

لذا من چندی پیش به رفقا می‌گفتم افرادی که در آبدارخانه کار می‌کنند، اینها در وقتی که منبری صحبت می‌کند باید بیایند گوش بدهند، این طور نباشد که تصور بکنند که نه آن حساب و کتاب جدایی دارد برای خودمان و منبری هم برای خودش می‌گوید و مخاطب منبری مجلس و افراد هستند، نخیر، همه باید بفهمند که منبری امروز چه تحویل داد، آن کسی که در جای دیگر کار می‌کند کارش به جای خود، مأجور، محفوظ، ولی مهمتر از آن فهم است مهمتر از آن ادراک است، مهمتر از آن رسیدن به مطالب و مبانی است آن مهمتر است.

لذا مرحوم آقا می‌فرمودند وقتی که ذاکر شروع می‌کند همه دست از کار بکشند بنشینند گوش بدهند کسی صحبت نکند کسی حرف نزند، این مطالب مال همه است، این معلوم می‌شود کسی که دنبال فهم است دکور نمی‌خواهد بسازد، دکور نمی‌خواهد درست کند، آن تشکیلات برای خودش بزنند و هر چه می‌خواهند حرف بزنند و رونق و هر چه هم صدا بیشتر باشد بهتر است دیگر، هر چه صدا بیشتر باشد می‌گویند منزل آقا صدایش بیشتر است، رونق آن بیشتر است، سر و صدا بیشتر است، این بهتر است، منبری بیچاره هم این جا برای خودش حلقومش را پاره کند، نه این غلط است همه باید استفاده کنند همه باید توجه کنند، بعد به جای خود هر کسی بیاید وظیفه خودش را انجام بدهد، این می‌شود آن مجلسی که مجلس مورد نظر است و مورد توجه است نه سری نه صدایی نه فلانی نه پرچمی نه اعلانی نه چیزی.

ماه مبارک ماهی است که باید انسان این نکات را در نظر بگیرد یعنی در کیفیت غذا در کیفیت ارتباطات در کیفیت گفتار در کیفیت رفتار و در کیفیت تنظیم امور به نحوی باید باشد که در راستای

تحصیل آن هدف که عبارت است از فتح ابواب ملکوت، باز شدن درهای عالم غیب، انشراح صدر و تغیر و تبدل نظام انسان، اینها را انسان کاملاً بتواند احساس کند و در آن راستا بایستی که این مطالب قرار بگیرد.

خب البته این مطالبی بود که رفقا می‌دانند و می‌دانستند و صرفاً از باب تذکر و قرار بود بر این که قبل از ماه مبارک خب ما مجلسی داشته باشیم در همان سلسله مطالبی که مربوط به مباحث عنوان بصری است ولی فرصت دست نداد گفتیم حالا که شب اول است و شاید در سه یا چهار شب آینده بنده نتوانم خدمت رفقا باشم، چون قصد تشریف دارم، انشاءالله بعد از تشریف اگر خدا بخواهد لولا البداء، انشاءالله را باید محکم بگوییم

که انشاءالله بایست مخصوصا در این مواقع که خیلی زمینه برای بدا خیلی زیاد است باید انشاءالله را خیلی درست گفت از روی واقع باید گفت انشاءالله به مطالبی که در سنوات گذشته مورد بحث قرار گرفته بود که همان شرح حدیث شرح دعای ابوحمزه ثمالی که واقعا این دریا را هر قدر که ما در او غور کنیم باز می بینیم در کنار ساحل هستیم و در کنار ساحل داریم قدم می زنیم. والله قسم می خورم که من نسبت به این دعای ابوحمزه نظرم این است و همین طور سخن از روی گزاف نمی گویم که هر چه من در بعضی از فقرات آن بخصوص در بعضی از فقراتش که هنوز نتوانستم برسم اعتراف می کنم. یعنی سایر فقراتش هم همین طور ما کجا امام سجاد کجا؟ ولی خوب حتی به اندازه فهم خودمان، به اندازه ظرفیت خودمان نتوانستم خودم را قانع کنم که این همان چیزی است که می توانم، باز می بینم یک دریچه دیگری است اصلا می مانم و نمی توانم دیگر جلو بروم، چه اقیانوس هایی از معارف در اختیار ما گذاشتند.

امیدواریم به برکت این ماه و به برکت انفاس پاکان این درگاه و به برکت صاحب این ماه که خود حضرت سجاد علیه السلام است خداوند بر ما منت بگذارد و نیاز ما را مورد عنایت خودش قرار بدهد. رسول خدا می فرمود الفقر فخری فقر و نیاز افتخار من است یعنی ای مردمی که در کله شما هزار تا از انانیت و تفرعن و از مطالب پوچ و از مسائل خلاف و کثرات گرفته و بوی تعفن آن تا به کجا دارد می رسد بیایید به من نگاه کنید که من دارم افتخار می کنم، من افتخار دارم می کنم، در جایی که شما به چیزهای دیگر دارید افتخار می کنید من دارم افتخار می کنم که ندارم، افتخار می کنم که هیچ هستم، افتخار می کنم که این هیچی را فهمیدم و شما نفهمیدید، و اگر می فهمیدید شما هم مثل من بودید، شما نفهمیدید که خودتان را بدبخت کردید، خودتان را بیچاره کردید و خودتان را گرفتار این کثرات و دنیا کردید و به اسم خدا آمدید در مقابل خدا قد علم کردید، شما نفهمیدید اگر می فهمیدید شما هم راهتان را تغییر می دادید و افکارتان را این قدر گمراه نمی کردید. الفقر فخری الان فقر افتخار من است، افتخار من این است که من احساس صفر بودن می کنم و احساس نیستی در قبال هستی مطلق می کنم و احساس بوار و فنا در قبال بقا و فنا می کنم امیدواریم خداوند متعال به برکت پاکان درگاهش و اولیاء گرامش و صالحین از بندگانش یک نظر لطفی هم به همه ما بکند و این ماه مبارک را ماه تذکر ما قرار دهد و خدای نکرده ماهی قرار ندهد که پس از گذشت آن ماه ببینیم که مسئله فرقی نکرده و تغییری پیدا نشده و خدای نکرده مشمول آن کلام رسول خدا قرار نگیریم انشاءالله.